

مفهوم «جان»، «جانان» و «جان جانان» در مثنوی

درک واژه ی «جان» در مثنوی، کار بسیار دشواری است. مولوی این واژه را برای مفاهیم مختلفی به کار می گیرد. گاهی جان به معنی «روح آدمی» است، زمانی به معنی نفس و جاهایی به معنی جان حیوانی گرفته شده است. خواننده ی مثنوی خود باید با توجه به محتوای مطالب و معنی ابیات گذشته و آینده مفهوم مورد نظر مولوی را دریابد. آنچه در این زمینه گفته شده این است که سه «جان» مورد نظر مولوی است:

۱- «جان اول» یا «جان» که سرچشمه ی زندگی مادی

انسان است.

۲- «جان دوم» یا «جان جان» و یا «جانان» که روح

انسان است.

۳- «جان جان جان» یا «جان جانان» یا آفریدگار.

«جان اول» به قول استاد دکتر زرین کوب: «در حکم

خط مرزی است که اقلیم حیات را از دنیای جماد سرف جدا

می کند. از این رو باز نسبت به عالم جماد مرتبه ای از کمال است.» (کتاب سرّنی، شادروان دکتر زرین کوب، صفحه ی ۶۲۶)

این جان را مولوی «جان حیوانی» یا «جان طبیعی» نیز می نامد. این جان «حادث» است. یعنی از اول نبوده بلکه پدید آمده است. سمبل این جان «حوا» است. در حالی که جان دوم «قدیم» است. ازلی است. همواره بوده و خواهد بود.

«جان اول» مُتکَثِّر است، یعنی میلیارد ها «جان» از این نوع در عالم، وجود دارد، و چون متعدد است، پس از هم جدا است. درحالی که «جان دوم» (روح) تکثیر ناپذیر است و یکی و متحد است:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان های شیران خداست

۴۱۴/۴

«شیران خدا» انسان هایی هستند که «آدم» شده اند .

جان حیوانی ندارد اتحاد

تو مجو این اتحاد از روح باد

۴۱۲/۴

*

تفرقه در روح حیوانی بود
نفس واحد روح انسانی بود

۱۸۸/۲

همانگونه که مفهوم جان در مثنوی دارای معانی متفاوت است، مفهوم روح نیز به معنای مختلف بیان شده است. از جمله در بیت بالا، روح حیوانی را به معنی «جان اول» و روح انسانی را به معنی «آدم درون» انسان یا جان دوم گرفته شده است. جان اول رابط بین ماده و روح (مظهر درگاه روح) است و «جان جان» (روح = آدم درون) خود نشانه ای از حضور خداوند (مظهر الله) است:

جان اول مظهر درگاه شد
جان جان خود مظهر الله شد

۱۵۲/۶

این که مولوی در مثنوی و کلیات شمس، مفهوم «جان» را در معانی مختلف گرفته، سبب شده است که «هر کسی از ظن خود» بیان دشوار مولوی را تعبیر و تفسیر کند. بطور مثال به این دو بیت از غزلیات شمس توجه کنید:

دزدیده چون جان می روی، اندر میان جان من

سرو خرامان منی، ای رونق بستان من
چون می روی بی من مرو، ای جانِ جانِ بی تن مرو
از چشم من بیرون مشو، ای شعله ی تابان من
کلیات شمس ۱۸۶۸۳/۴
می بینید در این دو بیت ، سه «جان» به کار گرفته شده
که به معانی مختلف آمده است. این چه «جان» ی است که
«دزدیده» میان «جان» مولوی می رود؟ این همان است که در
بیت دوم می گوید: «جان جان»، یعنی «روح» یعنی «آدم
درون». در جایی دیگر می گوید:

جان جان ، چون واکشد پا را ز جان
جان چنان گردد که بی جان تن بدان
۳۲۷۴/۱

جان بدون «جان جان» (جانان = روح) همان گونه
خواهد شد که تن بدون جان.
